

معماری اصل یا احساس

سلام، میشه نظرتونو راجع به کارم بدونم؟! استاد اول: (هنوز جای کار داره باید روش کار کنی هر وقت تمومش کردید نظرمو اعلام می کنم) استاد دوم: (تا حالا کاری این قدر متفاوت ندیده بودم جسارتتون قابل تحسینه خارق العاده ست، شما یکی از معمارای موفق این مملکت خواهید شد) استاد سوم: بد نیست! (همراه با عضلات سر و صورت که یعنی حالا مونده تا معمار بشی، شق القمر که نکردی!!!) استاد چهارم: (طرحتون مشکل داره جانم! خودتون چی؟ آخه زیادی آشفته ست نمی خوام نا امیدتون کنم ها! ولی این اصلا اثر معماری نیست، بازم ناراحت نشیدها! شما معمار بشو نیستی!!!) 😊 استاد پنجم . . . تعجب نکنید تمام رهروان این جاده ی پرپیچ و خم و دانشجویان جان برکف معماری ممکن است روزی با این برخورد ها مواجه شوند (چه در عمر تحصیلی، چه در آزمون ارشد که سرنوشت و آینده ای با نظر شخص یا اشخاصی رقم می خورد، چه (اگر خدا بخواهد) در بازار کار و یا جوامع معماری گسترده تر، نه اینکه یک وقت زبانم لال فکر کنید اساتید محترم مقصردها؟! نه، این مشکل برمی گردد به سلیقه و احساس که می توان به جای اثر انگشت از آن استفاده نمود چون در هر انسانی متفاوت از دیگران است. این رشته سر دراز دارد و به همین جا ختم نمی گردد و در نهایت منجر به خلق بناها و آثاری با تنوع غیر قابل کنترل و مطابق با سلیقه های مختلف می گردد. بناهایی که هر یک چون بتی مغرور بدون برقراری ارتباط با ساختمان های اطراف و بستر خود در سیمای شهرهای امروزمان چنان سر برآورده اند که گویی هر یک از بناها جنبه ی تبلیغاتی دارند. اگر بحث سلیقه و احساس است که در همه ی زمینه ها و رشته ها همیشه اختلاف نظر وجود داشته و دارد. درست! ولی معماری تافته ی جدا بافته ایست! زیرا اولاً معماری تلفیقی است از هنر و صنعت. درشاخه ی هنری معماری وارد مبحث زیبا شناسی می شویم که این مبحث قابل اندازه گیری و تعریف پذیر نیست بررسی جنبه های زیبا شناختی همیشه بحث برانگیزند و دلیل آن نسبی بودن ترجیحات و سلیقه های انسان است. در این زمینه آقای نیوتون می فرمایند: (زیبایی را به جز در حدود و مرزهای بسیار مبهم نمی توان وصف کرد و بنابراین نمی توان آن را به

تعریف درآورد و همچنین نمی شود آن را کم و کیف اندازه گیری کرد و از این رو نمی توان آنرا اساس علمی دقیق قرار داد).

ثانیا معماری به طور مستقیم با زندگی، منش و تفکر مردم هر دوره ای سر و کار دارد و این عموم مردم هستند که بیشترین استفاده را از بنا می برند نه کارفرما، معمار و یا گروهی خاص. چون با توده ی وسیعی از مردم رو برو هستیم موضوع اهمیت و حساسیت بیشتری را می طلبد. علاوه بر این دلایل نمی توان منکر تاثیر معماری بر هنر، فرهنگ، نوع و کیفیت زندگی در هر دوره ای شد. با توجه به مطالب گفته شده باید از اصل پیروی کرد یا احساس؟ (خودم رو میگم، من دانشجو) خب! قدیمیا فرمودند (آدم از اسب بیفته از اصل نیفته)

درست! ولی این اصول چه هستند؟ چه کسی و بعد از گذراندن چه مراحل به این نتایج رسیده؟ آن عزیز گرامی چه طور عمل کرده است؟ بر اساس اصول از پیش تعیین شده یا بر اساس احساس؟! اگر بر اساس دست یافته های گذشتگانمان به این اصول رسیده اند یک دریافت عمیق و فیلسوفانه بوده یا نگاهی سرسری و با اغماض از بسیاری مسایل ارزشمند؟! (مثل همیشه) اصلا اصلی وجود دارد؟!!!!! ... حال اگر بخواهیم احساسی برخورد کنیم چه؟ باید مطابق با سلیقه و نظر خود کار کنیم، اساتید محترم یا مردم گرامی؟ (بماند که خوش سلیقه ایم یا بی سلیقه!) این سوالها و هزاران سوال کلیشه ای ترا همیشه به عنوان یک معضل مطرح بودند و هستند ولی هیچ وقت راه حل درستی ارائه نشده یا اگر هم شده چون همه پیروی نمی کنند تاثیر چندانی بر معماری روز دنیا و سیمای شهرهایمان نداشته. به نظر بنده ناچیز ابتدا این مسئله باید در سطح دانشجویی و به صورت ریشه ای حل گردد. در دانشگاه است که زمینه ی فکری یک معمارشکل می گیرد (اگه اینطوری نیست باید باشه) بر همین اساس اساتید محترم باید از تاثیرگذاری خود بر دانشجویان آگاه باشند و آموزش های خود را بر اساس رهایی دانشجویان از این کلاف سردرگم دوگانگی (هزارگانگی) های موجود نظام بخشند. **چه باید کرد؟** حال تکلیف ما در این آشفته بازار چیست؟ (تاکید می کنم! حوزه ی استحفاظی بنده حقیر در سطح دانشجوییه ، و کار من مداخله در اعمال بزرگان معماری و سامان بخشیدن به دنیای هزار رنگ و قاراش میش معماری امروز نیست که سامان بخشیدن به این دنیا کار هر کس نیست خرمن کوفتن...) گام اول جهت آغاز هر کاری جمع آوری اطلاعات و مواد خام است حال برای به دست آوردن مواد خام باید به

اصول روی بیاوریم یعنی روش ها و سبک های درست و نادرست با هر کیفیتی را بشناسیم ، به قواعد آگاه باشیم و به بررسی معماری و معماران ماندگار با توجه به فلسفه ی وجودیشان بپردازیم. مرحله ی بعد که ممارست بیشتری می طلبد کسب درک معماری و یک دید خوب است. دید خوب به معنی نگاهی تیزبین و بی طرف می باشد که بدون غرض ورزی قدرت تحلیل موضوعات را دارد. حال به مرحله ی طراحی می رسیم، نباید فراموش کنیم که ما معماریم و رسالت بزرگی بر دوشمان است ، باید به تقدس کارمان آگاه باشیم هر کاری که با روح اشرف مخلوقات سر و کار دارد کیفیتی روحانی را می طلبد. یادمان باشد برای میلیون ها قلب و میلیون ها چشم طراحی می کنیم و طراحی ما باید به نیازهای شخصیتی، اجتماعی و فرهنگی مردم پاسخ دهد با این اهداف در مراتب زیباشناختی خلاقیت مهمترین مسئله ایست که دانشجویان معماری و البته اساتید محترم به آن توجه دارند ولی عجیب و متفاوت بودن به معنی خوب بودن نیست و صرف خلاقیت کافی نیست بارها شنیده ایم که (تقلید خوب بهتر از ابتکار بد است). حال باید بدانیم در معماری برخلاف سایر هنر ها انسان فقط به عنوان یک ناظر نیست در واقع جزیی از فضای خلق شده است بنابراین پس از طراحی باید جزیی از فضای طراحی شده ی خود شویم. به قول یکی از اساتید گرام (با طرحتون زندگی کنید) و بسنجیم قرار گرفتن در آن فضا لذت بخش است؟ احساس آرامش می کنیم؟ احساس انسان بودن و بالندگی به ما دست می دهد؟ و . . . و در یک کلام معماری خلق شده شایسته یک انسان هست؟ اگر جواب مثبت است شما به یک معماری خوب دست پیدا کردید. به قول آقای ... : (خوب بودن به خدا سهل ترین کار است). اگر این مراحل را با موفقیت گذرانده اید و به آنچه باید دست یافته اید می توانید روی طرحتان تعصب و به آن اعتقاد داشته باشید و از آن دفاع کنید. (تا ۲ ترم مشروطی جا داره که روی عقایدتون و روی طرحتون پافشاری کنید بعد از اون دیگه لااقل بنده پیشنهاد نمی کنم و مسئولیت این بلای غیرطبیعی رو به عهده نمی گیرم، خب، بعضی وقت ها ! هم باید به فارغ التحصیلی فکر کرد).

درد دل یک دانشجوی معماری: ۰۱ مهر ۱۳۸۷، ساعت ۱۹:۳۵:۱۸